

شد مجلس شوری یکی بیشتر نیست آن ها نمیدانم چه میگویند این وضع تبریز اسباب اغتشاش شده.»

سعدالدوله گفت: «باید صبر کرد تا وکلای آن ها بیایند و خودشان بنویسند که آنچه را که پیش گرفته اند صحیح نیست.»

پاسخ داد: «تا منتظر باشید آن ها بیایند هرج و مرج خواهد شد.»
تقی زاده و حاجی محمد اسماعیل بسخن در آمده و هریکی جداگانه پاسخ داده و گفتند: آنجا مجلس نیست. انجمن ایالتی است برای رسیدگی بدادخواهی مردم است. طباطبایی پاسخ داد: «کارش از این بالاتر است حاجی میرزا حسن آقا را مجبور



پ ۵۷

مظفرالدینشاه

این پیکره پس از دادن مشروطه و برای فرستاده شدن بخود شاه برداشته شده و باشد که آخرین پیکره اوست

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

گفتار چهارم

چه کشاکشهایی با محمد علی میرزا برخواست؟ ..

در این گفتار سخن رانده میشود از پیش آمد -
هسای سال یکم مشروطه از زمان مرگ
مظفرالدینشاه تا هنگام درآمدن آقا باک با ایران

در آن روز که در تبریز نمایندگان را راه می انداختند و بدانسان **مرگ مظفرالدینشاه** شورشادمانی می نمودند مظفرالدینشاه در تهران باز پسین روز زندگانی خود را بسر می برد. توگفتی تبریزیان این را دریافته و خود میدانستند که بزودی محمد علی میرزا بتخت خواهد نشست و بکنند بنیاد آزادی خواهد کوشید، و تا نمایندگان تهران رسد زمینه دیگر شده و بکوشها و جانفشانیهایی برای نکه داری مشروطه نیاز خواهد افتاد، و این بود که بدانسان پیمان جانفشانی از یکدیگر می گرفتند.

شب چهارشنبه هجدهم دیماه (۲۴ ذی القعدة) شش ساعت از شب رفته مظفرالدینشاه بدرود زندگی گفت. همان شب او را شسته و کفن کردند و فردا از میانش برداشتند و از روز پنجشنبه تا سه روز در تکیه دولت و پس از آن تا چند روز در مسجد آدینه و مسجد سه سالار ختم برایش گزاردند. نمایندگان نیز پاسداری نمودند و تا سه بار نشست بر نکردند، و بسر در مجلس تورپه کشیدند.

این پادشاه تنها نیکیش آن همراهی بود که با مشروطه می نمود و تا میتوانست و می یارست جلو درباریان و دیگران را می گرفت. در این هنگام، مرگ او، مشروطه - خواهان را از آن همراهی بی بهره و کار را با ایشان سخت گردانید.

محمد علی میرزا بجای او بتخت نشست ولی تاجگذاری روز بیست و هشتم دیماه (۴ ذی الحجه) خواستی بود. کار آگاهان دشمنی او را با مشروطه دانسته و بیمناک میبودند. ولی بسیاری فریب دوروییهای او را خورده دلگرم می ایستادند.

در همان روزها در مجلس سخنانی بمیان آمد که میرساند که دوسید بیشتر از دیگران فریب رویه کاریهای او را خورده اند و خوش گمانی فزونتر می دارند. چگونگی آنکه شادروان طباطبایی سخن از انجمن تبریز بمیان آورد و چنین گفت:

خپلی شکایت از مجلس تبریز دارند. اگر این طور باشد مملکت هرج و مرج خواهد

کردند اموال خودش را بایشان واگذار کرده.

بازگسانی از نمایندگان پاسخهایی دادند. بهبهانی گفت: «شاه خیلی شکایت کرده از وضع مجلس تبریز که اسباب زحمت شده» پس از گفتگوهای باز طباطبایی سخن در - آمده چنین گفت: «من بخوبی اطلاع دارم بنظام الملك پیغام داده بودند ماهی سیصد تومان میدهیم میخواهی بیا و کار بکاری نداشته باش، بهبهانی هم گفت: «بلی آن ها قدری تند حرکت می کنند باید در این مطلب مذاکره شود. امروز بحمدالله شاه رؤف و مشفق است.»

این گفتگو می رسانید که محمد علیمیرزا دوسید را دیده و با آنان گله از انجمن تبریز کرده، و بیگمان خواستش این بوده که با دست اینان آن انجمن را از میان بردارد و از سوی آن دل آسوده گردد. چون همان روزها نقشه بر انداختن مشروطه را می کشید نخست میخواست انجمن تبریز را بر اندازد، و جای خرسندیست که تقیزاده و دیگران پاسخهایی دادند و طباطبایی را نرم گردانیدند.

دوسید از نقشه او آگاه نمی بودند. از آن سوی اینان چون با آرامش و بی خونریزی مشروطه از مظفرالدینشاه گرفته و از شیوه ویژه خود که «سخنی را گفتن و بروی آن ایستادگی نمودن» باشد نتیجه بدست آورده بودند، چنین میخواستند که همیشه آن راه را پیمایند، و این بود نیازی به بسیجیدن پشتیبان و نیرو نمیدیدند و بتلاشهای دورانیشانه تبریز ارج نمیگزارند، و ما خواهیم دید که تا پایان کار اینان آن شیوه زیان مند را رها نکردند، و بارها رخ داد که در نتیجه همین شیوه بتنگنا افتادند، و در هر بار تبریز بغزبادشان رسید و از آن گرفتاری رهانشان گردانید. یکی از آن ها گرفتاری بود که سه هفته پس از این گفتگو رخ نمود و خواهیم دید که جز در سایه پا فشاری تبریز از سرباز نشد.

گرفتن دارک حاجی میرزا حسن و فرستادن پیام بنظام الملك هر دو دروغ می بود. داستان مجتهد این بود که در آخرهای آذرماه، روزی او نمایندگان انجمن را بخانه خود خواند، و چون رفتند رو بایشان گردانیده چنین گفت: «میان مردم پراکنده اند که مجتهد بدخواه مشروطه است. اگر در آغاز کار خواهان آن بود اکنون نمی باشد. نیز مرا بانبارداری بد نام ساخته اند. اکنون که غله گران و مردم از رهگذر نان در رنج و فشارند این دروغ را باسانی باور میکنند. من برای آن که نان ارزان و مردم آسوده گردند، بدخواه خود رشته همه دبه هایم را بدست شما می سپارم که گندمهای مرا آورده بهربهایی که میخواهید بفروشید و این کار را میکنم تا مردم بدانند من خواهان مشروطه هستم. نمایندگان درخواست او را نمی پذیرفتند و او پا فشاری نمود و نوشته پایین را بامهر خود سپرد:

«داعی بجهت صلاح ملت و تنزل قیمت اختیار غله تمام دهات و علاقجات خود را»

«باجزای محترمین انجمن مقدس داده و ایشان را وکیل مطلق بلاعزل نمودم که تمام غله، دهات مرا ضبط و تصرف نموده و هر وقت بهر قیمت که دانند بفروش رسانند. در خصوص، اجرت عمل و کرایه و سایر مخارج هرقراری گزارند قبول دارم. بالکلیه اختیار با ایشانست» حتی در وصولی هرچه گویند بکمال اعتماد و اطمینان تصدیق خواهم داشت.»

«بتاریخ چهارم ذیقعد الحرام ۱۳۲۴»

از این رفتار توانستیمی گفت که مجتهد از درون دل بمیان توده آمده بود و این زمان دلسوزانه بامردم راه میرفته. ولی کارها و رفتارهای دیگر این مرد که سپس خواهیم دید جلو چنین گمانی را میگیرد. میباید گفت انگیزه این پیش از همه ترس بوده. زیرا چون در سایه بی پروایی نظام الملك و کار شکنی دبه داران و دیگران غله بشهر کمتر می آمد و این روزها نان کمیاب شده باز مردم سخت میکشیدند و مردم بدبه داران خشمناک شده بدگویی بسیار میکردند و در میان آزادی خواهان گفتگوی آن میرفت که انبارهای دبه داران را بدست گیرند و آنان را بفروش گندمهای خود وادارند، مجتهد برای نگرانی آبروی خود بآن رفتار برخاست

هرچه هست کار نیکی بود، و حاجی میرزا محمود تاجر باشی که یکی از نمایندگان انجمن میبود برگمارده شد که گندمهای او را بشهر آورد و بفروشد و اوتا هشتاد خروار آورانید و فروخت، و سپس کناره جویی نمود.

اما نظام الملك پس از رفتن محمد علیمیرزا از تهران بوالیکری آذربایجان آمد. آزادی خواهان پیشواز کردند و پاسداری نمودند. ولی او بهیچ کاری نمیکوشید و جز بدخواهی با آزادی از خود نمینمود، و داستان پیام فرستادن بساو از ریشه دروغ بود. این دروغها را او ساخته و بمحمدعلیمیرزا نوشته و او نیز اینها را دستاویز آزردهی از انجمن گردانیده و بدوسید گفته بوده.

چون شماره ۲۸ روزنامه مجلس به تبریز رسید و آن گفتگوی طباطبایی و دیگران را در بر میداشت، نمایندگان تبریز چگونگی را دریافتند ولی بجای رنجش و آزردهی بچاره برخاستند، بدینسان که در روزنامه انجمن دو گفتار درازی در این باره نوشتند و چگونگی را روشن گردانیدند. خود مجتهد هم تلگراف بدارالشوری فرستاده داستان را بدانسان که روداده بود باز نمود. از آن سوی تا این هنگام در تهران بدخواهی محمدعلیمیرزا بامشروطه و نقشه کار او بیرون افتاده و دو سید نیز خوش گمانی کم کرده بودند.

روز شنبه بیست و هشتم دیماه (۴ ذی الحجه) محمد علیمیرزا تاجگزاری کرد. وزیران و اعیانها و علما و سفیران و کنسولها همه را خوانده بودند، و بآیین باستان مشیرالدوله صدراعظم تاج را بسر او نهاد و در همان هنگام موزیک و شلیک توپ آغاز گردید و سه روز در تهران و همه شهرها چراغان کردند. در تبریز

تاجگزاری محمدعلی

میرزا و بی پروایی

او با مجلس

پنج روز چراغان بود .

در کتاب آبی جمله‌هایی نوشته که میباید در اینجا بیاوریم . مینویسد : « تاج چون بزرگ و سنگین میبود سر وی تاب نكهداری آن را نداشت . این بود تاگزیر شد که بهر دو دست آنرا نکه دارد و پس از چند دقیقه تاج را برداشت و بجای آن کلاه رسمی ایرانی که جقه نادری رامی داشت بسر گذاشت » .

در این نشست نمایندگان مجلس نبودند . صنیع‌الدوله و سعدالدوله را بنام اعیانی



پ ۵۸

محمد علیمیرزا باتاج شاهی

(تاجیکه بسر او بزرگ بود و سنگینی می نمود)

خواننده و بنام نمایندگی مجلس هیچ کس را نخوانده بودند . از همین جا شهس محمد - علی میرزا درباره مشروطه و مجلس نمودار میشد .

کسیکه در نامه خود بشادروان بهبهانی ، آن سوگندها را خورده و خود را خواهان مشروطه باز نموده بود ، کنون بیکیبار باز گشته و این بی پروایی را مینمود . همان روز در مجلس گفتگو بمیان آمد ، و کسانی از نمایندگان کله کردند و برخی جمله‌های مفزرداری نیز بمیان آمد .

میرزا طاهر گفت : «سلطان سلطان ملت است . باید از طرف ملت تاج گزارند و مجلس نماینده ملت است» .

میرزا محمود کتایب فروش گفت : « حالا که اول مجلس است اگر میتوانم مطالبه حق خودش را بکند والا بعدها نمیتواند کاری از پیش ببرد » .

ولی از این کله ها و گفتگوها سودی نتوانستی بود . محمد علیمیرزا کار خود را پیش برده و از ترسی که از رهگذر رسیدن بتاج و تخت میداشت بیرون آمده و این زمان در اندیشه بر انداختن مجلس و مشروطه میبود .

این مرد با خود کامکی بزرگ گردیده و پادشاهی را جز گردن کشیدن و فرمان راندن نمی شناخت . و کنون که در هنگام جوانی بتاج و تخت رسیده بود این بروی سنگین میافتاد که کسانی از توده در برابر او بالا افرازند ، و با وی گفتگو از کارهای توده و کشور کنند . معنی مشروطه و سود همدستی با توده چیزهایی بود که بمفرد او راه نمی یافت .

از آنسوی گرایش او به مسایه شمالی ، و بودن آموزگاری همچون شاپشال ، و همکویانی همچون مفاخر الملک و مفاخر الدوله و امیر بهادر و ساعد الملک و سید محمد یزدی و حاجی میرزا اسدالله (۱) و مانند اینها در نزد او ، کار را سخت تر گردانیده و جای سازی با مشروطه و مجلس باز نمیگذاشت .

چنین گفته میشد پدر زتش کامران میرزا هم از بدخواهان مشروطه است و او را به بر انداختن مجلس دلیر تر میگرداند . رفتار باز پسین مجلس و نپذیرفتن آن ، پیمان نامه وام را بهمگی درباریان گران افتاده و بخشم و بدخواهی آنان بسیار افزوده بود .

محمد علیمیرزا به بر انداختن مجلس یکدل شده و چنین میخواست که با آن همه بی - پروایی نماید ، و هر چه خواست ندهد ، و هر چه قانون گذاشت و یا دستور داد نرواناند ، آن را يك دستگام بیکاره ای گرداند ، و از آنسوی در شهرها ، در هر یکی که پیش رود ، حکمرانان دشمنی با مشروطه نمایند و میدان بتکان و جنبش مردم ندهند ، و از بر گزیدن نماینده برای مجلس جلو گیرند (چنان که در همین هنگام در خراسان آصف الدوله این

۱- یکی از ملایان فریبکار تبریز بود که با چاپ کردن کتاب دعا و مانند این خود را بمحمد علیمیرزا و اندرون او نزدیک ساخته بود ، و چون با مشروطه بدخواهی مینمود از تبریز بیرونش کردند و این زمان در تهران میبود . همچنین سید محمد یزدی را از تبریز بیرون کردند و به تهران آمده بود .

رفتار را میکرد و در تنگابن امیر اسعد پسر سپهدار (۱) شیخ محمد نامی را از علمای آنجا بگناه آن که میخواسته انجمنی برای برگزیدن نمایندگان برپا کند گرفته و پیاپیش چوب زده ، و دیگری را از ملایان ریش بریده بود). از آنسوی بنام اینکه ما مسلمانیم و مشروطه با مسلمانسی نمی سازد عنوان و مشروعه ، را بمیان آورده و برخی از ملایان را بکار انگیزد و کشاکش بمیان اندازد ، و پس از همه کار را بآنجا رساند که مجلس تنها برای قانون گزاری باشد و آن را کاری باینکه دولت چرا وام میکیرد نباشد . يك قانون اساسی نارسایی که داده بودند آن را پس گرفتن میخواستند و عنوان و مشروعه ، دستاویزی برای بهم زدن آن میباشد .

درباره آصف الدوله و جلوگیری او از برپا کردن انجمن ، وزیر داخله چنین پاسخ میداد : « مردم بسیار حرف میزنند سند لازم است . بعلم الیقین باید اطلاع پیدا کرد شاید برای این بوده که چون میخواستند انجمن ملی تشکیل دهند و هرزگی و شرارت کنند حاکم جلوگیری کرده است . »

این پاسخ بدتر از رفتار آصف الدوله بود و اندازه بی پروایی دولت را بمجلس نیک نشان میداد . درباره پسر سپهدار طباطبایی بصدر اعظم نوشت و او پاسخ داد : « شیخ محمد هرزه بود امیر اسعد تنبیه اش کرده . »

روز بیست و نهم دیماه که یکروز پس از تاجگذاری بود در مجلس گفتگو از این زمینه ها بمیان آمد و نمایندگان بازگله بسیاری کردند . دوروز پس از آن در نشست دیگر ، بازگله بمیان آمد و این بار برخی جمله های تند نیز گفته شد .

حاجی سید نصر الله گفت : « اطراف شاه کسانی هستند که راضی به پیشرفت مجلس نیستند و نمیخواهند که قانونی باشد . »

استاد حسن معمار گفت : « اینها سالها است که به الدم واشتمل این مردم را چاپیدند بخوردند . ابدأ راضی نخواهند شد که جلوگیری از ایشان شود . »

طباطبایی گفت : « اگر آنها این مجلس را نخواهند بر ماست که بگوئیم سلطنت با مجلس توأم است و این پادشاه پادشاه مجلس است . »

از اینگونه سخنها میرفت . چیزی که بود از پرده دری خودداری نموده و همیشه گناه را بگردن وزیران و درباریان می انداختند ، و چنین وانمودند که خود شاه با توده و مجلس همراه است و اینانند که بدخواهی مینمایند ، و نتیجه ای که از این گفتگوهای خود می گرفتند آن بود که بنویسند و شاه را از بدخواهی وزیران آگاه گردانند و هم از او چاره خواهند . چنانکه شاه با اینان دو رویه راه میرفت ، اینان هم از روی ترس یا از راه دور اندیشی با وی پرده نگه داشته و دورنگی مینمودند .

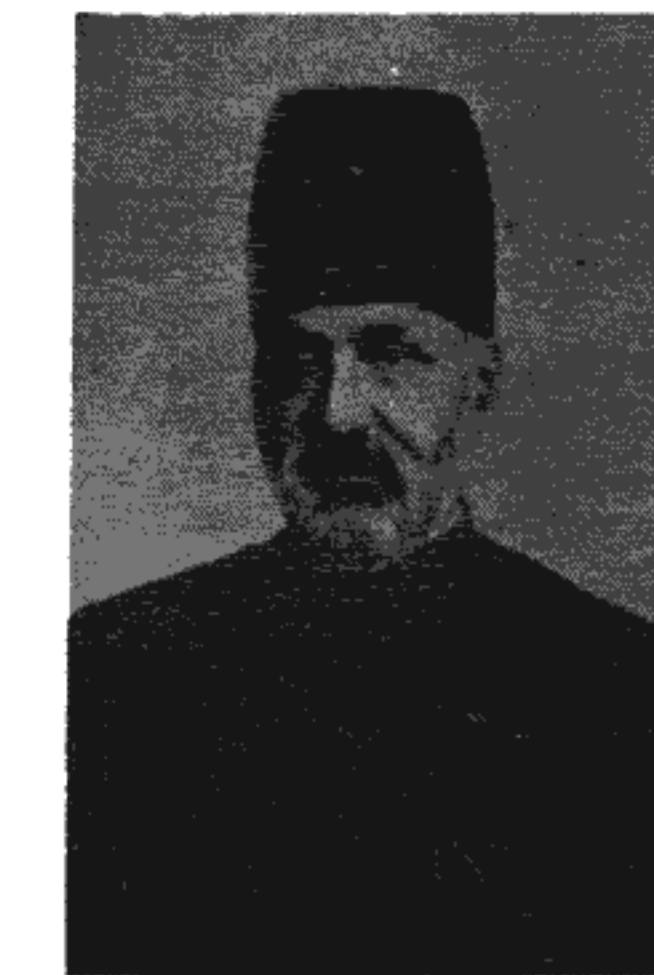
کوشش مجلس به بر انداختن نوز و پیریم

لیکن در این میان مجلس بیک کاری برخاسته بود که در نتیجه آن می بایست این پرده از میان برخیزد و کاریکرویہ گردد . چنانکه گفتیم چون داستان بنیاد گزاردن بانک ملی و وام دادن بدولت بمیان آمد تبریزیان پاسخ دادند که میباید نخست ببودجه دولت پرداخته درآمد و در رفت را بیک اندازه گردانید ، این یادآوری بسیار بجا بود . زیرا چنانکه سپس رسیدگی کردند و دانسته شد در آن هنگام ، درآمد دولت در سال پانزده کرور - تومان و نیم ، و در رفتش بیست و یک کرور تومان و نیم می بوده که سالانه شش کرور کمی بودجه میداشتند و می بایست جای آن را با وام پر گردانند . کنون اگر بانک ملی بنیاد

یافتی و دو کرور تومان وام بدولت دادی نتیجه آن شدی که پس از چند ماه باز تهیدستی نمایند و باز وام خواهند . همانا درباریان نیز در این هنگام آن اندیشه را در دل میداشتند . چون از نپذیرفتن پیمان نامه وام نجیده می بودند برای کینه جویی چنین میخواستند

که بازار گانان و دیگران را در بنیاد گزاردن بانک ملی با فشار تر گردانند و از این راه همه سرمایه آنان را از میان برده رنجهاشان بیهوده گردانند . تبریزیان این را پیش بینی کرده و به آن یادآوری برخاستند ، و مجلسیان آن را پذیرفتند و داستان بودجه را بالاتر از هر کاری شمرده و بان پرداختند .

ولی در اینجا دو دشواری در میان بود : یکی آنکه میبایست در باره درآمد و در رفت دولت پرسشهایی از وزیران بکنند ، در حالیکه وزیران



پ ۵۹

بمجلس نمی آمدند و خود را **میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (صدر اعظم)** پاسخده مجلس نمی شناختند . در قانون اساسی در این باره چیزی ننوشته بودند . از دیرگاه سعدالدوله وزیر مالیه و وزیر خارجه را بمجلس میخواست که پرسشهایی از ایشان کند و هر زمان به صنیع الدوله رئیس مجلس یادآوری میکرد ، و او بدربار می نوشت ، ولی نتیجه دیده نمیشد . دیگری اینکه رشته درآمدها در دست مسبو نوز و دیگر بلژیکیان میباشد و آنان بمجلس ارجی نمی گزارند و پروایی نمی نمودند .

چنانکه گفتیم مسبو نوز چند کار بزرگی را در دست خود میداشت و اداره های گمرک و پستخانه و تلگرافخانه و صندوق مالبه همه در چنگ وی میبود . راستی را این بلژیکیان برای دیگران کار میکردند ، و این بود با پشتیبانی آنان پیشرفت بسیاری کرده و بدینسان همه رشته های درآمد را در دست خود گرفته بودند ، و آشکاره به بهمزدن کارهای ایران و خوشانیدن سرچشمه های در آمد دولت می کوشیدند که نیاز کشور را بوام گرفتن از بیگانگان بیشتر گردانند .

از همینجا اندازه زبونی و ناتوانی دربار قاجاری روشن میگردد . چندتن بیگانه را آورده و رشته کارهای بزرگ را بدست آنان سپرده و با آنکه دشمنی و بدخواهی آنان را با چشم میدیدند ، پروایی نمیکردند و با صد بیدردی روز می گزاردند .

چنانکه گفته ایم آزدگی از ذر رفتاری بلژیکیان و بدخواهی آنان یکی از انگیزه های جنبش تهران بود ، و همه کوشندگان دل پر از کینه آنان میداشتند . همچنین سعدالدوله از زمان « وزیر تجارتمی » خود کینه های بسیار از آنان در دل میداشت .

از هر باره مجلس آماده میبود که از نوز و همدستان او بیدگویی پردازد و بکوتاه کردن دستهای آنان کوشد ، و این پیش آمد گفتگو از بودجه زمینه برای چنان کاری آماده میگردد . چیزیکه هست بلژیکیان نیز نا آگاه نمی بودند و بیکار نمی ایستادند . محمدعلیمیرزا با آن گرایشی که به همسایه شمالی میداشت از نگهداری آنان دست برنمیداشت و میدانی بانکه گفتگو از آنان بمیان آید نمیداد .

وزیر مالیه ناصرالملک ، که پس از چند بار درخواست سعدالدوله روز بیست و ششم دیماه (دو روز پیش از تاجگذاری) بمجلس آمد ، میرزا ابوالحسن خان نماینده فارس ازو پرسید : « عایدات اداره گمرک چقدر است ؟ » . ناصرالملک پاسخ داد : « گمرک وزیر علیحده دارد باید این مطلب از او سؤال شود . چیزیکه هست ما میتوانیم آنچه که بما صورت دادند بگوییم » . میرزا ابوالحسن خان گفت : « چرا باید گمرک وزیر مخصوصی داشته باشد و در تحت اداره وزیر مالیه نباشد ؟! ابدأ ملت اطمینان باین مطلب ندارند . ناصرالملک باین پاسخ نداده گفت : « مطلبی که راجع بمن باشد در جوابش حاضرم » . هرچه سعدالدوله و دیگران در این باره پرسیدند از کردن خود انداخت و پاسخ نداد . چه راستی آن بود که نوز در کار خود جداسر میبود و بوزیر مالیه پروا نمیکرد و حساب هم نمی داد و ناصرالملک تنها نام وزیر مالیه را میداشت .

این گفتگوها در مجلس اندازه چیرگی بلژیکیان را آشکارتر میکردانید ، و از آن سوی زشتکارهای پیشین آنان را در زمان عین الدوله به پیش چشمها میآورد . این بود بارها می پرسیدند : چرا باید یکتن بیگانه را وزیر گردانند . ناصرالملک میگفت : « این را بنویسید از صدر اعظم بپرسید » . این خود داستانی شد که بکوشند و آن بیگانگان بد خواه را براندازند .

پس از گفتگوها ، نامه ای از سوی مجلس بصدر اعظم نوشتند که وزیران را بمجلس بشناسند و زمینه کار و اندازه پاسخدهی هر یکی را روشن گردانند . از این دو نتیجه را میخواستند : یکی آنکه نوز که او را بمجلس نتوانستندی شناسانید از وزیری برافتد . دیگری اینکه وزیران خود را در برابر مجلس پاسخده شناسند و هر زمان که مجلس خواستشان بیایند .

در نتیجه این نامه روز پنجشنبه دهم بهمن (۱۶ ذی الحجه) هشت وزیر که (سپس نامه های ایشان را خواهیم آورد) بمجلس آمدند ، و صدر اعظم نوید داده بود که در نشست دیگر خود نیز بیاید .

با وزیران گفتگو بمیان آمد . ولی نتیجه ای که خواسته میشد بدست نیامد . وزیران پاسخدهی را در برابر مجلس بکردن نکرفته و نبودن قانون را بهانه آوردند ، هنگامیکه پرسیده شد : آیا جز از این هشت تن وزیر دیگری هست ؟ .. وزیر داخله پاسخ داد : « این مطلب را باید از صدر اعظم پرسید » . از ناصرالملک در باره گمرک پرسیده شد که آیا پاسخدهی آن اداره را بکردن خود میگیرد یا همچون آنروز از کردن میاندازد ، پاسخ گفت : « ترتیب دیروز و امروز همانست فرقی نکرده » . بدینسان مجلس بی نتیجه به پایان رسید .

روز سیزدهم بهمن ماه (۱۹ ذی الحجه) چون مجلس بر پا گردید **شناسانیدن وزیران** حاجی محتشم السلطنه از سوی صدر اعظم بانجا آمد و « نظامنامه مجلس سنا ، و امتیاز نامه بانک ملی ، را با خود آورد ، و نامه ای از صدر اعظم رسانید که در آن وزیران را شناسانیده و کار هر یکی را نشان داده بود ، بدینسان :

مشیر السلطنه وزیر عدلیه ، ناصرالملک وزیر مالیه ، علاء السلطنه وزیر امور خارجه ، وزیر اضم وزیر داخله ، علاء الملک وزیر علوم ، فخرالملک وزیر تجارت . دبیر الدوله وزیر لشکر ، مهندس الممالک ، وزیر معادن و طرق و شوارع .

چنین نوشته بود : « آنها مسئول ذات اقدس همایونی هستند و هر وقت وجود آنها لازم باشد در مجلس خودشان یا معاون ایشان حاضر خواهند شد » .

نمایندگان در پیرامون این نامه بگفتگو پرداختند و در چند زمینه سخن بمیان آمد : نخست درباره « وزیر لشکر » ایراد گرفتند . چگونگی این بود که از دیس باز وزیر جنگ کامران میرزا بود ، و کنون میخواستند همو وزیر جنگ باشد ، ولی او را بمجلس نمی شناسانیدند ، و بجای او دیگری را بنام « وزیر لشکر » می شناسانیدند .

دوم بپاسخدهی وزیران در برابر شاه ایراد گرفتند . زیرا معنی آن پاسخده نبودن آنان در برابر مجلس میبود . م تشم السلطنه پاسخ داد . شما قانونی برای وزیران ننوشته اید تا در پیرامون آن پاسخده مجلس باشند ، و بدینسان بهانه میآورد .

سوم پرسیدند آیا جز از اینها وزیری هست یا نه ؟ .. پاسخ داد : « وزیری که طرف

سؤال و جواب هستند اینها هستند میرهاشم دوچی پرسید: «پس آن وزرای دیگر چیست؟...» پاسخ داد: «وزراء بردو قسند: وزرای لقبی، وزرای شغلی.» گفتگو بسیار شد.

نمایندگان هر چه پرسیدند حاجی محتشم السلطنه يك پاسخ سرسری داد راستی این بود که محمد علی میرزا مجلس را خوار می گرفت و چنین می خواست که پدرزن خود کامران میرزا را در وزیر جنگی نگه دارد بی آنکه کسی بتواند از او باز پرسری کند. همچنین مسبو نوز و دیگر هم شهریان او را در آن کارهایی که میداشتند بگزارد بی آنکه مجلس یا وزیر مالیه بتواند از آنان حساب خواهد یا بازخواست نماید. پس از همه، مجلس را از نیرو انداخته وزیران را بزیر دست آن نهد، و خود در زیر دست نگه دارد.



پ ۶۰

مشیر السلطنه (وزیر عدلیه)

مشروطه میبود. يك مجلسی در میان خواستی بود ولی تنها برای قانون گزاردن و بی هیچ نیرویی. بدینسان محمد علی میرزا آنچه را که پدرش داده بود پس میگرفت. مجلس خواسته بود وزیران را زیر دست خود گرداند و نوز را از کار براندازد محمد علی میرزا نیرنگی پیش میآورد که خود آن را بیکاره گرداند.

شگفت تر آنکه مجلسیان معنی پیش آمد و اندازه زیان آن را نمیدانستند، و این بود تنها بگفتگوهای خود سرانه بس میکردند.

در میان این گفتگوها يك تندى که دیده شد از سعدالدوله بود. بدینسان چون محتشم السلطنه نامه صدراعظم را خواند و تنها يك پرشی درباره وزیر لشکر، رفت و او پاسخ داد، آغاز کرد بخواندن نامه دیگری از صدراعظم درباره «امتیاز بانک ملی» و میخواست چنین وانماید که آن نوشته صدراعظم يك چیز ساده است و جای گفتگوی درباره آن نیست و اینست می باید درباره بانک ملی گفتگو شود. سعدالدوله در قبال این تندى نموده چنین گفت: «شما این امتیاز نامه و این سند را دادید سرما را بیچانید، و فردا بیایدو بگویند که دو کرور قرض داریم باید بدهید».

کسانی از نمایندگان که صنایع الدوله و خویشاوندانش مخبر الملک و حسینعلیخان بودند هواداری از دولت نموده می کوشیدند آن نوشته چنانکه بود پذیرفته شود. حسن علی خان میگفت: نوز را چون بشما نشاناسانیدند همین بس است. شما چکار میدارید. که باز وزیری هست یانه! مخبر الملک نیز آنرا میگفت. تقی زاده و سعدالدوله و دیگران ایستادگی مینمودند. ولی نتیجه نمی داد و محتشم السلطنه بهمگی پاسخ میگفت: درباره نوز تنها باین بس کردند که نام «وزیر» ندارد، و تقی زاده پیشنهاد کرد که در نوشته صدراعظم در آنجا که میگوید: «وزرا اینها هستند» يك کلمه «لا غیر» افزوده شود. محتشم السلطنه آن را هم نپذیرفت و چنین بهانه آورد: «این مطلبی که شما میگویند در اینجا توضیح واضحات خواهد بود».

نشست با این گفتگوها پایان رسید. در نشست دیگر ادیبالتجار نماینده اسپهان درخواست که باز در آن باره گفتگو شود. صنایع الدوله خرسندی نداد و چنین خواست که «نظامنامه مجلس سنا» را بگفتگو گزارد. ولی نمایندگان خاموش نشدند و خواه و ناه خواه گفتگو بمیان آمد و کار بازرده گی کشید. صنایع الدوله از مجلس برخاسته به اطاق دیگر رفت و نمایندگان نیز رفتند. پس از چندی که باز گشتند صنایع الدوله گفت: «اگر میخواهید مجلس فایده بحال ملت داشته باشد باید کار کرد. از منازعه و مشاجره لفظی هیچ فایده حاصل نخواهد شد. اینست نظامنامه مجلس سنا، اول شروع بمذاکره و تصحیح آن بشود. بعد هم بهمین ترتیب باید مشغول کار شده این را گفت و «نظامنامه سنا» را بگفتگو گذاشت و آن گفتگو را بیکبار از میان برد. نمایندگان نیز گردن نهادند. بدینسان محمد علی میرزا استادانه نقشه خود را بکار بست، و درباریان خود را فیروز می شماردند. چیزیکه هست جنبش ناگهانی تبریز حمال را بهم زد و نقشه را دیگرگون گردانید.

ما نیک نمیدانیم تبریزیان چگونه از این پیش آمدها آگاه میشدند و اندیشه های درونی محمد علی میرزا را درمی یافتند. آنرا که در تهران از نزدیک نمیدانستند آنان

معنی اینها از میان

بردن مجلس و برانداختن

را از تهران بیای تلگراف خواسته گفتگو کنند . تلگرافی از انجمن بکسانی از نمایندگان مجلس فرستاده شد . همچنین علما تلگراف بدو سید کردند . تلگراف اینان را در پایین می آوریم :

« خدمت حضرات آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم امروز پاره مکاتیب از ، طهران بجمعی از اهالی تبریز رسیده و مال همه آنها اینست که اعضای محترم ، دارالشورای ملی طهران دل تنگی از عدم پیشرفت امورات مشروطه دارند و اعلیحضرت ، همایونی را موافق نمیدانند و باین واسطه اهالی تبریز تماماً مشوش و بازار بسته و ، هنگامه است اهالی دولت را مشروطه دانسته و تمکین تمام داشتند این اخبارات موحشه ، اسباب هیجان عمومی شده اعضای انجمن تبریز باعضای دارالشوری اطلاع داده اند که ، فردا پنجشنبه چهار ساعت از دسته گذشته در تلگرافخانه حاضر شوند تا مخابره حضوری ، بشود این است که متمنی هستیم که حضرات حجج الاسلام نیز در ساعت مزبوره شرف ، حضور داشته باشند که دعا گوینان نیز حاضر شده مخابره و مشاوره حضوری نماییم (عموم ، حجج الاسلام تبریز) ،

فردا پنجشنبه علما و نمایندگان انجمن و سران جنبش در تلگرافخانه گرد آمدند . مردم نیز بازارها را باز نکرده در حیاط تلگرافخانه و آن پیرامونها انبوه شدند که چگونگی را بدانند و در اینمیان از شور و خروش باز نمایانند . کسانی از کوشندگان دسته ای از بچگان پدید آورده و جمله های شورانگیزی بآنان یاد دادند که بترکی می سرورند : « برقاشوق قانمزوار و کسلا . ملنه نثار کتور مشوق ، اینها همه برای تند گردانیدن سهشا و فزودن به پا فشاری مردم بود . سخنگویان ، از شادروان شیخ سلیم و میرزا حسین و میرزا جواد بیای سخنها می گفتند و مردم را بآرامش و پا فشاری وامی داشتند . پس از پیش آمد بست نشینی چنین جوش و جنبشی در تبریز برنخاسته بود .

با تهران گفتگو آغاز گردیده و این شکفت که از آنجا همه خونسردی و دل آسودگی نشان میدادند و این بیم و جوش تبریز را بی انگیزه و بیجا می شماردند ، رویه های برخی از تلگرافها چون در دست می باشد در اینجا می آوریم :

طهران

« خدمت آقایان دام اجلالهم تلگراف انجمن مقدس زیارت شد فوری بتلگرافخانه ، آمده فرستادم جناب مستطاب اجل سعدالدوله و آقای مرتضوی و جناب حاج امین - ، و الضرب تشریف بیاورند جناب آقای سید حسن تشریف دارند هنوز آقایان نرسیده اند ، قصد چیست و اسباب اغتشاش کسی بنظر بنده اینگونه اقدامات مانع پیشرفت ، مقصد اصلی و تعویق امور صلاح عامه که در نظر است خواهد بود (محمد اسمعیل) ، ، (تقی زاده) ،

در تبریز از دور می دانستند . این زمان از نمایندگان آذربایجان جز دو تن که تقی زاده و میر هاشم باشند در تهران نمی بودند . بمیر هاشم جز گمان بد نتوان برد و میتوان گفت تقی زاده این آگاهها را به تبریز می داد . چیزیکه هست چرا او خود در مجلس نمیگفت ؟ ! . چرا معنی این رفتار محمد علی میرزا را که از میان بردن مشروطه می بود آشکار نمیگردانید تا مردم بدانند و بشورند ؟ ! .. اینها را نیک نمیدانیم .

در تبریز پس از راه انداختن نمایندگان آرامش بود . چون آگاهی شورش بهمن ماه از مرگ مظفرالدین شاه رسید اندوه خواری نمودند و تلگراف بدارالشوری فرستادند . سپس چون آگاهی از تاجگذاری پسرش رسید پنج شب چراغان کردند . از آن پیش آمدها آگاهی نمی بود . ولی چون « قانون اساسی » رسیده بود آن را نارضا می یافتند و خرده بیان میکردند . نیز نا ایمی هایی در آذربایجان بویژه در پیرامونهای ارومی رخ داده بود و نظام الملك پروای آنها نمیداشت از اینرو آزرده می نمودند . نیز آگاهها از تهران می رسید که سید محمد یزدی ، و دیگر بدخواهان جنبش آزادی که از تبریز بیرون رانده شده بودند ، در تهران پیرامون شاه را گرفته اند . همچنین ساعد الملك که در نتیجه گله مندی اردبیلیان انجمن پافشاری نمود او را از حکمرانی برانداخت ، در تهران « وزیر مخزن » گردیده . اینها مایه دل آزرده می شد ، ولی خاموش می ایستادند .

روز سه شنبه پانزدهم بهمن (۲۱ ذی الحجه) نامه هایی از تهران رسید که پیش آمد های دل آزار باز پسین را از دژ رفتاری پسر سبهدار باشیخ محمد و دیگران ، و بی پروایی شاه با مجلسیان و نخواندن آنان بتاجگذاری ، و پافشاری او برای نگهداری بلژیکیان ، و نپذیرفتن وزیران پاسخدهی را در برابر مجلس و مانند اینها آگاهی میداد .

اینها سران جنبش را بشورانید . اینان خواست محمد علی میرزا را از آن رفتار بیک دانستند و آنچه زر پس پرده میبود دریافتند ، و این بود خاموشی را کنار گزارده بکار برخاستند . بدینسان که روز چهارشنبه شانزدهم بهمن (۲۲ ذی حجه) یکدسته از مجاهدان بانجمن درآمده با نمایندگان که در آنجا میبودند بگفتگو برخاستند و تندبها نمودند که از چنان پیش آمدها بی نا آگاه میباشند و بی پروایی می نمایند . کم کم آگاهی بنمایندگان پیشه وران رسیده همگی در انجمن گرد آمدند . همچنین مردم چگونگی را شنیده و بازارها را بسته و بانجا آوردند . میرزا جواد ناطق نامه ها را باز خواند و خود سخنانی گفت . مردم بشور و فریاد برخاستند . کسانی ناله و گریه می نمودند و کسانی زبان بنفرین و بدگویی می گشادند . از هر سو همه و غوغا شنیده میشد . مردم تو گویی یک چیز بسیار گرانبهای از دست داده اند و بیتابها می نمودند . در این میان علما و ملایان را نیز یکایک می آوردند ، و چون همگی گرد آمدند ، واعظان بخاموش گردانیدن مردم کوشیدند و پس از گفت و شنید چنین نهادند که فردا در تلگرافخانه گرد آیند و کسانی

